

فرهنگ
یکشنبه ۲۸ اردیبهشت ۱۴۰۴ سال بیست و یکم • شماره ۵۱۱۲
نگاه
نقدی بر رمان «۱۹۷۹» اثر کریستیان کراخت
آینه زنگارگرفته
متنِ نوروزی

کتاب «۱۹۷۹» دومین رمان نویسنده سوئسی، کریستیان کراخت است. این اثر بخشی از یک سه‌گانه به همراه رمان‌های «فازرلند» و «من اینجا در آفتاب و سایه خواهم بود» محسوب می‌شود. کریستیان کراخت در رمان «۱۹۷۹» نه صرفاً تاریخ را روایت می‌کند و نه صرفاً رمانی اگزیستانسیالیستی می‌نویسد؛ او اثری می‌آفریند که در مرز باریکی میان رمان تاریخی و سفرنامه حرکت می‌کند و مواجهای عمیق با بیگانگی انسان مدرن دارد. می‌توان گفت ادبیات پاپ مدرن آلمان با کراخت شروع می‌شود. او که از سال ۱۹۹۷ تا ۱۹۹۸ خبرنگار هفته‌نامه «شپیکل» در دهلی نو بخش آسیا بود، در سال ۲۰۰۰ سفرهایش به کشورهای آسیایی را تحت عنوان کتابی به نام «مداد زرد» چاپ کرد و یک سال بعد «۱۹۷۹» منتشر شد.

کتاب «۱۹۷۹»، از سفر دو دوست در بستر انقلاب ۱۳۵۷ ایران آغاز می‌شود و به سرزمین‌های برفی تبت و اردوگاه‌های کار چین ختم می‌گردد. روایتی از جست‌وجو و گم‌گشتگی انسان مدرن و در نهایت زوال هم در سطح فردی و هم در سطح تمدنی است.
راوی داستان مردی غربی و بی‌نام و نشان، یک معمار داخلی با دلبستگی وسواس‌گونه به زیبایی‌شناسی، رنگ‌ها و بافت‌ها و ظواهر است. دغدغه او درباره زیبایی‌شناسی محیط اطرافش در حالی است که خیابان‌های تهران آبستن انقلاب ۵۷ است و او وسواس‌گونه درباره اتاق هتل و فرش‌ها و نورپردازی و دکوراسیون داخلی عمارت‌های مجلل و افراد برجسته صحبت می‌کند. نکته کلیدی در رمان، همین بی‌تفاوتی آگاهانه راوی نسبت به رویدادهای سیاسی است. این فاصله میان جهان در حال فروپاشی بیرونی و جهان زیبایی‌شناختی درونی شخصیت اصلی، دقیقاً جدال میان «ظاهر» و «حقیقت»، میان «آرامش مصنوعی» و «هرج‌ومرج واقعی» است. این بی‌تفاوتی می‌تواند نقدی هوشمندانه به بی‌اعتنایی بورژوای مرفه اروپایی در مواجهه با سیاست و ایدئولوژی باشد. و تصویر دقیقی از فرهنگ مصرف‌گرای غربی و بی‌تفاوتی آن نسبت به مسائل جهانی ارائه می‌دهد و برای این کار از تداخل مفاهیم زمان و مکان در روایت این رمان بهره می‌برد. کراخت موتور محرکِ روایت را به‌جای بهره‌گیری از کشمکش‌های دراماتیک بیرونی بر تمرکز روی مواجهه درونی شخصیت اصلی با جهان قرار می‌دهد. راوی او در ابتدا مردی منزوی و زیبایی‌گراست و کراخت، با انتخاب نثری موجز، مینی‌مال، موفق می‌شود راوی بی‌تفاوت و منزوی اما چندلایه‌اش را خلق کند. جملات کوتاه، بی‌احساس، اما تصویرساز، فضایی خلق می‌کنند که هم‌زمان زیبا، تهی و مضطرب‌کننده است. راوی‌ای که گرچه نسبت به سیاست بی‌تفاوت است، اما در ادامه قربانی همان سیاست خواهد شد. او، مثل بسیاری از انسان‌های مدرن، خود را از ایدئولوژی‌ها کنار می‌کشد تا جهان آرام و لذت‌جویانه خودش را بسازد، غافل از اینکه واقعیت جهان، بی‌رحمانه به او حمله خواهد کرد و او را به حال خود نخواهد گذاشت. سقوط ناگهانی او از هتل‌های لوکس تهران به اردوگاه‌های کار در صحرای لوپ نور چین دقیقاً استعاره‌ای تلخ از سقوط انسان مدرن از رفاه به نیستی است.

روایت کتاب در تقابل بین ایران انقلابی، تبتِ عرفانی و چین ماشینی‌شده و کمونیستی مثلثی می‌سازد که در نهایت شخصیت اصلی را در دل خود حل می‌کند و متنی بینافرهنگی را به وجود می‌آورد و این جابه‌جایی فیزیکی را به سفری درونی به اعماق پوچی، اضطراب و گسست انسان از ریشه‌های معنوی‌اش تبدیل می‌کند. وجود این سه موقعیت جغرافیایی متفاوت در کنار هم می‌تواند نمایانگر سه وجه از تاریخ ایدئولوژیک قرن بیستم باشد: سرنگونی سلطنت، جست‌وجوی معنویت و سرکوب ماشینی کمونیست‌ها. کراخت در روایتش عابدانه از دادن امید عرفانی به مخاطب دوری می‌کند. حتی سفر به کوه کاپلایش، که در سنت بودایی و هندو مقدس است، برای راوی نجات‌بخش نیست و بر خلاف انتظار به تبعید و اسارتش ختم می‌شود. نقطه قوت و تابوشکنی اصلی کتاب، شاید همین وارونگی انتظار مخاطب از ژانر «سفر معنوی» باشد. برخلاف سنت رایج ادبیات غربی که سفر به شرق را محل رستگاری می‌داند، کراخت با نگاهی پست‌مدرن، شرق را نیز چون غرب، مکانی بی‌پناه و بی‌معنا نشان می‌دهد. در جهان او، نه در غرب و نه در شرق، هیچ راه نجاتی نیست؛ تنها بی‌معنایی تاریخی و بی‌خانمانی انسان مدرن است که پیوسته در جریان است. او برخلاف دیگر روایت‌های غربی از سفر به شرق نشان می‌دهد که چنین سفری اگر مبنا و مفهوم عمیقی نداشته باشد و صرفا بر اساس همان سلیقه سطحی بورژوازده انتخاب شده باشد، در نهایت، می‌تواند به گم‌گشتگی، اسارت و فروپاشی منجر شود. حتی از نقطه‌نظر درونی هم شخصیت راوی در همان سطح و بدون هدف خاصی باقی می‌ماند و این نکته را به زیبایی تمام در نثر طنزآمیزش در خلال داستان نمایان کرده است. می‌توان اوج آن را جایی دانست که راوی بعد از گذر از مصیبت‌های بسیار و اسیر و زندانی در اردوگاه با بدترین وضعیت جسمی به سر می‌برد اما به خاطر لاغری مفرد که در زندگی مصرف‌گرای قبلی‌اش از آن بی‌بهره بوده خدا را شکر می‌کند و مخاطب را به فکر وامی‌دارد که آیا او به ذات یک مرناس عارف‌مسلك است یا یک احمق به تمام معنا؟!

رمان «۱۹۷۹» کراخت را می‌توان به نوعی دیگر هم‌راستا با دغدغه‌های نویسندگانی مانند کافکا و بکت دانست؛ جایی که سیاست با معنویت ابزار رهایی نیستند و خود بخشی از مکانیسمی برای ازخودبیگانگی انسان شده‌اند. راوی کراخت نه قهرمان است، نه شهید، و نه حتی یک بازمانده آگاه؛ او فقط در لحظه «حاضر» است، آن‌هم در مکانی که حضورش هیچ معنا و آینده‌ای ندارد. می‌توان گفت «۱۹۷۹» اثری است که با زبانی مینی‌مال اما پرکنایه، شخصیت نامش را به تمثیلی از بی‌جهتی، ناامیدی و ازخودبیگانگی انسان مدرن بدل می‌سازد و یادآور این نکته است که آینه ذهن انسان اگر توانایی درک درست و تفکر درباره نقش فرد در مواجهه با ایدئولوژی‌ها و تحولات جهانی را نداشته باشد، مانند آینه‌ای زنگارگرفته است که تصویر درستی را ارائه نمی‌دهد و در نهایت چیزی جز زوال را به همراه نخواهد داشت.

رویداد

نخستین ترجمه از کراخت

رمان «۱۹۷۹» اثر کریستیان کراخت، نخستین اثری است که از این نویسنده اهل سوئیس به فارسی ترجمه شده است. محمد همتی این رمان را از زبان آلمانی به فارسی برگردانده و در نشر فرهنگ نشر نو منتشر شده است. بخش عمده‌ای از رمان کراخت در ایران در آستانه انقلاب ۵۷ می‌گذرد و به همین دلیل برای مخاطبان ایرانی جذابیت ویژه‌ای دارد. کریستیان کراخت متولد دسامبر ۱۹۶۶، تجربیاتی از سفر به کشورهای آسیایی دارد؛ او این تجربیات را در قالب سفرنامه‌هایی در هفته‌نامه‌های welt am Sonntag می‌نوشت. کراخت تاکنون جوایزی ازجمله جایزه اکسل اسپینگر در سال ۱۹۹۲، جایزه ادبیات ویلهم در سال ۲۰۱۲ و جایزه ادبی هرمان هسه در سال ۲۰۱۶ را به دست آورده است.



تهرانِ ۱۹۷۹ به روایت کریستیان کراخت

بیشینه‌گرایی در تهران

محمدطلوعی

داستانی از جوزف مک‌کارتی قاطعی کنیم. شخصیت‌های داستان انگار از وسط هزارویک شب افتاده‌اند توی داستان، از حسن که راننده‌شان است و بعد جایی می‌بینم افسر تانک است تا مسعود که یک آشپزخانه دارد و زیر آشپزخانه یک تونل که به خانه‌باغی وصل است، تا ماورو کورداتوی رومانیایی که پدربزرگش یک پادآرمان‌شهر بعد از جنگ جهانی دوم ساخته که ترستان تزارا هم در آن زندگی می‌کرده. شخصیت‌ها همان‌قدر عجیب‌اند که یک دنیای برساخته آخرالزمانی لازم دارد.

کراخت درباره خودش می‌گوید که کیچ می‌نویسد، ایده‌های رمان‌هایش سراسر جایگشت تاریخی-شخصیت‌های واقعی است، لنینی که هرگز از سوئیس به روسیه بازنگشته و یک شوروی سوسیالیستی سوئیس‌ی بنیاد نهاده با مهاجری که در جزیره‌ای دور یک بهشت گیاه‌خواران تأسیس می‌کند. دنیای

چیزی باید تغییر کند

امیرمحمدققان

رمان عامه‌پسند «۱۹۷۹» نوشته روزنامه‌نگار آلمانی، کریستین کراخت، از معدود آثار داستانی بین‌الملل با اتمسفر نزدیک به واقعیت تهران است؛ تهران حوالی سال ۱۳۵۷ و در آستانه انقلاب. شاید جذابیت خواندن این اثر، جدای از خوشی حاصل از بازخوانی تهران قدیم از قلم نویسنده‌ای بین‌المللی، در خوش‌ایدگی طنزآمیز آن باشد. نویسنده به‌درستی طبع ژورنالیستی خود را به ابزاری مانند تاریخ می‌آراید و درون‌مایه‌ای فلسفی مانند «تغییر» را در داستان عامه‌پسند جا می‌دهد. شما با داستانی مواجهید که معتقد است اگر تاریخ می‌تواند تکرار شود و فکاهی بسازد، فکاهی نیز ممکن است بازآفرینی شود و تاریخ بسازد. داستانی که پرداخت هوشمندانه‌ای دارد و موجز، اما باظرافت موقعیت‌های داستانی را به یکدیگر پیوند می‌دهد. از آغاز خواندن این داستان درعین‌حال که نقص اطلاعاتی که از راوی و گذشته شخصیت‌های اصلی دارید، کمی آزارتان می‌دهد، به ادامه‌دادن میل دارید و کمی بعدتر می‌فهمید اتفاقاً نویسنده حواش هست اطلاعاتی را که کنج‌کاوید کامل کنید، کجا و چگونه در اختیارتان قرار دهد. مجموعه‌ای از وقایع با پرداختی جذاب و باورپذیر از اتمسفر تهران قبل از انقلاب، به هم پیوند می‌خورند و شما را به مفصلی کوتاه و مهم در انتهای یک‌سوم آغازین داستان می‌کشاند: «جوانی چیست؟ چطور درست شده؟ چه شکلی است؟ شبیه چیزی است که دوست داریم؟ ناغافل گذشته است؟ هر چیز دیگری تاریک است و فقط جوانی روشن است؟ من پیر شدم؟ چه شد آن‌هم عمر؟... چیست این زندگی، چیست؟ و چطور بهتر می‌شود؟ و اگر بهتر شد، از کجا بفهمیم که بهتر شده است؟... با خودم گفتم دیگر نمی‌خواهم به زندگی ادامه دهم، به این زندگی نه. چیزی باید تغییر کند». شما همین که این مفصل مهم را در جایی درست و در یکی از نقاط اثرگذار ماجرای حشمت خان می‌بینید، با خود می‌گویید «چشم دارم قرار است شخصیت دچار تغییری نشود». طرافت قلم کراخت با شما کاری می‌کند که زود به خود غره نشوید و بدون آنکه عجله‌ای در راضی نگه‌داشتن شما داشته باشد، شما را به مقصود می‌رساند.

نویسنده، به‌درستی جمله‌ای را که مترجم اثر نیز در آغاز کتاب به نقل از ژیل دلوز آورده است، محقق می‌کند: «بریده‌ا از هر آنچه واقعی و اصیل و عمیق نامیده می‌شود، مناسبتش را با پیرامونش بازتعریف می‌کند و از زیر خاک برمی‌آید و بر سطح جوانه می‌زند». ابزار کراخت برای خلق داستانی که به تغییر دلوز مانند «ریزوم» در سطح افقی و در جهات مختلف فارغ از مرکزیتی مشخص شکل می‌گیرد، تاریخ است و نمود تاریخ در داستان کراخت اتمسفرهای ناپ‌کشورهایی در دل حوادث بزرگ:



کریستیان کراخت
ترجمه محمد همتی
نشر نو

داستان‌های کراخت هم‌آمیزی بسیاری از سنت‌های ادبی آلمانی است، از هسه تا کافکا. خوش‌بینی مفرط در برابر بدبینی آخرالزمانی، این‌ جهان تاریک ساخته کراخت باعث شده به داشتن عقایدی همگام با راست افراطی متهم شود اما او همواره این‌ را رد کرده. او در نویسنده‌های ادبیات پاپ طبقه‌بندی می‌شود. ادبیات پاپ با ارجاع‌های زیاد به زندگی روزمره ساخته می‌شود، از شکل صرف تا روش‌های تولید این مصرف‌گرایی. در داستان «۱۹۷۹» زندگی پر از جزئیات مصرفی است، از میزهایی با روکش‌های ملامینی (احتمالاً میزهای ارج) تا نوار کاست گروه موسیقی اینک اسپانِس. زندگی‌ای که فارغ از پیستی و چرایی‌اش درگیر مصرف و افول اخلاقی در این چرخه مصرف‌گرایی است. بخشی از داستان به زیارت عجیبی در آن تبت می‌گذرد، و تطبیق حیات سیاسی-اجتماعی چینی در آن دوران. همگنی درستی بین فضای چین و ایران در رمان نیست، اما روش تحقیقی نویسنده برای رسیدن به فضای داستانی را برای ما روشن می‌کند.

یکی ایران حوالی انقلاب و دیگری چین کمونیستی هوآ گونوفنگ. دو اتمسفر گوناگون، با جزئیات فراوان و اشتراکی مشخص: دگرگونی و تغییر. نویسنده آن‌قدر بر اتمسفری که می‌سازد، مسلط است که از فلسفه‌یافی برای طرح صنوبر خم‌شده بته‌جقه به این می‌رسد که غالب ایرانی‌ها دل خوشی از عُمر ندارند! آن‌قدر تپ‌های آن دوران تهران را می‌شناسد که رفتارهای ملتهب جمعی آن دوران را به‌درستی به تصویر می‌کشد؛ پلاکاردهایی که خواهان سقوط کراتر هستند و سر مانو تسه‌تونگ را نشان می‌دهند و خواهان کمونیسم، سقوط حکومت، مرگ شاه و انقلاب دائمی هستند. روزگار عجیبی که کافه‌چی علاقه‌مند به فرانسوی حرف‌زدن دست‌وپا شکسته، معتقد است تنها چیزی که می‌تواند در برابر آمریکا مقاومت کند، تنها چیزی که به قدر کافی قوی است، اسلام است. روزگاری که شاخه‌های پراکنده افقی وچودی انسان مدرن، دلش می‌خواهد از مرکزیت امپریالیسم آمریکایی جدا شود و دنبال معنویتی شکوهمند برای برقراری تعادل گم‌شده زندگی بگردد؛ تعادلی که از هیجانات خیابان‌گردی و نفوذ به دوربین‌های تهران آغاز می‌شود و با رنج گشتن به دنبال گل نیلوفر جهان بر فراز فلات‌های مرتفع تبت ادامه می‌یابد.

نویسنده، با طرح ایده تغییر در دل وقایع بزرگ تاریخی، شخصیت اصلی داستان را از دل حوادث عبور می‌دهد. شخصیت ما با برخورد با مخاطرات و دشواری‌ها دچار تغییرات متعدد می‌شود. جنس این مخاطرات رفته‌رفته روایتی‌تر و جدی‌تر می‌شود و شاید قضاوت سیر تغییر در تمام بخش دوم اثر آنجا جالب به نظر بیاید که در خطوط آغازین فصل سیر تحمل دشواری‌های یک سفر را یکی پس از دیگری می‌بینیم. بخشی از روند تغییر را در وصف اتمسفر فلات سنکلاخ و لم‌بزیز و مرتفع چین لمس خواهیم کرد و بخش دیگری را –که البته مهم‌تر است– در سیر دگرگونی شخصیت اصلی در این مسیر. انسان می‌تواند پس از بیرون‌آمدن از دل یک بحران و با تغییری ظاهری، احساس جوانی کند. انسان می‌تواند در روند مواجهه با رنج، دچار تکامل و یادگیری شود و رفته‌رفته مفهوم رنج برایش دچار فروکشش شود و دیگر آن‌قدرها هم رنج نباشد. انسان ممکن است به خورد و خوراک از کفایت‌ها برسد، درعین‌حال معنا را در جایی دوردست، در میان سنکلاخ‌ها جست‌وجو کند. اوج پیچیدگی انسان مدرن، شاید آنجاست که برای تغذیه بهتر، ایده‌های خلاقانه‌ای در یافتن غذا در میان کفایت‌ها به ذهنش خطور می‌کند تا شاید کمی بیشتر زنده بماند و دقیقاً در همین موقعیت، ناگهان بطالت آزارش می‌دهد و این انگ را به خودش می‌زند که تمام فکر و دگرش غذا و کار شده است و بیدار شدن و دوباره خوابیدن، انسان می‌تواند در نقد بی‌رحمانه خود تا این حد هم پیش برود و برای جبران بطالت به بازی با سایه‌ها و بازآفرینی روایتی که در طی سال‌ها کار اجباری و شکنجه و رنج به خورد دهنش رفته است، روی بیاورد. این هم راه دیگری برای چیزی را تغییردادن است. شاید ایده تغییر، ایده بدی نباشد اما مهم‌ترین تصویری که در پی طرح ایده «چیزی باید تغییر کند»، به ذهن خطور می‌کند، این جمله هوشمندانه در پس روی آوردن به سایه‌بازی برای جبران احساس بطالت است: «ما فقط سایه می‌دیدیم، اما همه چیز به نظران حقیقی می‌آید».

آخرین میهمانی

ساراشمسی

در نظر گرفته شوند، باید به دقت خوانده شوند. کراخت به‌خوبی می‌داند از چه کلماتی برای جانداختن چه مفاهیمی استفاده کند و حتی پیش پا افتاده‌ترین کلماتش در دیالوگ‌ها بسیار نامداین‌اند. اما مسئله حیاتی این رمان تحول شخصیت است. راوی بی‌نام و شریکش کریستوفر به عنوان یک جفت کاملاً متضاد هم تصویر می‌شوند. کریستوفر تحصیل‌کرده و زیا در برابر راوی که از دید کریستوفر ساده‌لوح و حوصله‌سربر است. دوگانه عقلانیت در برابر احساسات‌گرایی و مصرف‌گرایی در برابر معنویت. دراین‌میان مرگ کریستوفر هم‌زمان با انقلاب در ایران، نقطه‌ای برای بروز دغدغه‌های اگزیستانسیال راوی است. پوسته سرد و بی‌تفاوت شخصیت راوی با این واقعـه ترک می‌خورد، همچنان که در لایه‌های زیرین رمان، قشر نفوذناپذیر سلطه امپریالیسم و استعمار غرب بر جهان ترک برمی‌دارد. در زیرساخت اثر، کراخت دوگانه‌ای بین چارچوب جهانی و مسئله هویت فردی برقرار می‌کند و بدون آنکه سایه هیچ‌کدام از این دو مفهوم بر دیگری سنگینی کند، تا انتها به هر دو وجه رمان، به اندازه یکسانی نور می‌تاباند. با مرگ کریستوفر، راوی از ارزش‌های جهان غرب خالی شده و افق‌های معنایی شخصیتش به نفع دیدگاه‌های جدیدی که در سرزمینی

مرور

یادداشتی بر کتاب «۱۹۷۹» کریستیان کراخت مفروق در برهوت

مهساابراهیمی

«۱۹۷۹» تنها کتابی است که از کریستیان کراخت، نویسنده سوئسی به فارسی ترجمه شده است. کراخت که در آلمان بزرگ شده و تحصیل کرده است، در دهه ۱۹۹۰ به یکی از چهره‌های برجسته ادبیات آلمان تبدیل شد. بسیاری نوشته‌های او را تحت تأثیر نویسندگان مهم قرن بیست آلمان می‌دانند. کراخت در نوشته‌هایش گرچه از ادبیات پاپ که همان استفاده از مفاهیم و توصیفات ساده است، بهره برده، اما به‌طور مداوم سؤالات فلسفی و اجتماعی عمیقی را در آثارش گنجانده است. کتاب «۱۹۷۹» به تحلیل بحران‌های هویتی انسان می‌پردازد؛ اینکه انسان چگونه خود را در دنیای پر از تنش‌ها و تضادها تعریف می‌کند. موضوع مرکزی کتاب چگونگی تأثیر تاریخ، فرهنگ و سیاست‌های جهانی بر انسان‌هاست. «۱۹۷۹» یک رمان داستانی است که تاریخ را به‌گونه‌ای گزارش کرده اما این گزارش با نگاهی نقادانه و فلسفی همراه است. داستان در تهران آغاز می‌شود، خیابان‌های زنده و مردمی که به زندگی پرنجب‌وجوش خود مشغولند. کراخت در توصیف جزئیات دست‌ودلباز است و طریف عمل می‌کند، بنابراین خواننده به‌راحتی اتمسفر داستان را تصویرسازی می‌کند. میهمانی مجلل در خانه‌ای با دکوراسیون زیبا پر از آلمان‌های فاخر گران‌قیمت از سراسر دنیا که هرکدام ابزاری است برای بیان هدف اصلی نویسنده، نه‌فقط توصیفات پرزرق‌وبرق از وسایل یک خانه، میهمان‌هایی غرق در لذت‌های افراطی و انسگار بی‌خبر و بی‌اهمیت از جربانات خارج از خانه در برابر نبود امکانات حیاتی برای انسان‌هایی که تنها با فاصله چند خیابان از آنجا زندگی می‌کنند که اختلافی واضح را توصیف می‌کند. جایی در داستان گرچه تعبیر اشتباه از بته‌جقه ایرانی آورده شده اما مقصود نویسنده را که همان دست‌آویز انسان‌ها برای درمان به چیزی است که روزی از آن درمندن شده‌اند، به خوبی به خواننده منتقل می‌کند. در حاشیه داسان تاریخ در حال وقوع است، جمعیت معترض مغروق در جرانی که به گردابی بدون مرکز تشبیه شده‌اند، پلاکاردهایی از حزب کمونیست کامبوج در کنار بازوبندهای سرخ چین، شعارهای فراکسیون ارتش سرخ با تصاویری از رهبران دینی تا ردیاب اجنبی‌ها برای پیشبرد اهدافی نامعلوم. اگر خواننده تاب بیاورد و داستان را ادامه دهد می‌تواند پای کوهی در تبت سیکاری ایرانی روشن کند و کم‌کم با چهره اصلی داستان مواجه شود. راهبان ساده، صمیمی و پاک بودی که تقدس‌شان کوئی پرومی‌ریند و تبدیل می‌شوند به انسان‌هایی بی‌خبر از جهان که فقط مشغول آداب و رسوم به خیال خود مقدس خویش‌اند. داستان از توصیف اختلاف طبقاتی و افراطی تجمل‌گرایانه آغاز می‌شود و به یک فاجعه تفریطی استالین‌مآبانه می‌رسد، از ت هرانی مشجر با جوی‌هایی از آب روان به دشت‌های برهوت‌زده در چین و درختانی لخت که شاخه‌هایشان برای گرم‌شدن خلق هیزم شده‌اند، تصویرسازی کامل از سرزمینی که مردمانی که مدت‌هاست چهره ماسه‌تفتونگ به خود گرفته‌اند و شخصیت اصلی داستان که آهسته تغییر می‌کند و این‌س قانون بقاءست که برایش تعیین می‌کند چه باشد، به چه چیز فکر کند یا نکند و حتی از چه تغذیه کند، نه آموزش‌های گذشته‌اش و اعتقادات و آنچه به فکر می‌کرده روزی اوست. تصاویری از تاریخ که محال است تا ابد از ذهن خواننده پاک شود و چه خوب که پاک نمی‌شود. نویسنده در خلال داستان در توصیف و توصیف می‌کند و ماجراها از پس توصیفات در ذهن خواننده شکل می‌گیرد. اگر کتاب «۱۹۷۹» را برای خواندن توصیفات یک نویسنده سوئسی آلمانی از تهران شروع کنید، به احتمال زیاد ناامید می‌شوید و بهتر است برای فهمیدن مفاهیمی که نویسنده قصد داشته در خلال داستان مطرح کند آن را بخوانید. شاید بهتر بود ابتدای کتاب اضافه می‌کردند خواندگانی که این کتاب را دست می‌گیرید، لطفاً از نیمه‌راه آن را رها نکنید.